آموزش شاگردان برای آموزش
جلسه ۳: شاگردی چیست؟ (۲ب)

ارائه شده توسط ران لایولی، BiblicalMentoring.org – M.Div.، M.A. (مطالعات)

مرحله ۱: دعای آغازین

مرحله ۲: هر نفر آیه خاطره را نقل می کند: **غلاطیان ۲:۲۰**
«من با مسیح مصلوب شده ام. دیگر من زنده نیستم، بلکه مسیح است که در من زندگی می کند. و زندگی ای که اکنون در جسم دارم، با ایمان به پسر خدا که مرا دوست داشت و خود را برایم فدا کرد، زندگی می کنم.»

مرحله ۳: *فصل کتاب مقدس - غلاطیان ۲* ***را بخوانید و درباره آن بحث کنید***

مرحله ۴: سوالات برای درخواست های شخصی و/یا بحث های گروهی:

1. می توانم با رسول پولس بگویم که با مسیح مصلوب شده ام، اما چگونه من و دیگران می توانیم بگوییم که یک تحول واقعی رخ داده است؟
2. یاد بگیرید داستان نویسنده درباره سقوط هواپیما را تعریف کنید؟ درباره زندگی واقعی با مردن به خود؟
3. آیا شخصا دعوت یا فرمان مسیح را برای پیروی از او با ایمان در کفاره و رستگاری اش شنیده اید؟
4. آیا تصمیم گرفته اید با اقدام برای ساختن شاگردانی که شبیه او شوند، از مسیح به عنوان خداوند اطاعت کنید؟ مانند شما؟
5. آیا با گفته فیلیپس موافق و تأیید می کنید که «بدون تولید مثل شاگردی وجود ندارد؟» اگر چنین است، برنامه عملیاتی خود را با کسی که بتواند برای برکت خدا دعا کند به اشتراک بگذارید.

مرحله ۵: *محتوای کتاب را بخوانید و بحث کنید:*

فصل ۲ب به گفته نویسنده – کیت فیلیپس:

در حالی که هدیه نجات خدا مهم ترین نیاز انسان را برآورده می کند، این پیشنهاد انسان گرایانه و خیرخواهانه کاملا دلیل نهایی مرگ مسیح بر صلیب را نادیده می گیرد. خدا نجات را عمدتا برای جلال خود از طریق کسانی که شخصیت پسرش را دارند فراهم می کند (افسسیان ۱:۱۲). جلال خدا مهم تر از رفاه انسان است (اشعیا ۴۳:۷). هیچ که هدف نجات را می فهمد، جرأت نمی کند حدس بزند که ممکن است کسی بدون پذیرش ربوبیت مسیح نجات یابد. مسیح نمی تواند خداوند زندگی من باشد اگر من سرور زندگی ام باشم. برای اینکه مسیح کنترل را در دست داشته باشد، باید بمیرم. نمی توانم شاگرد شوم بدون اینکه برای خودم بمیرم و با مسیحی که برای گناهانم جان داد همذات پنداری کنم (مرقس ۸:۳۴). شاگرد حتی تا صلیب از استاد خود پیروی می کند. مدت ها تلاش کردم پیامدهای عملی «مرگ خود» را درک کنم. این چگونه تعیین می کند که خودرهایی در زندگی من تجسم یابد؟ سرانجام وقتی داشتم روی غلاطیان ۲:۲۰ مدیتیشن می کردم، این موضوع برایم روشن شد: «من با مسیح مصلوب شده ام؛ و دیگر من نیستم که زنده ام، بلکه مسیح در من زندگی می کند...»

فرض کنیم در اول ژانویه، من در حال پرواز بر فراز کانزاس بودم که هواپیما منفجر شد. بدنم به زمین افتاد و من در برخورد مرده بودم. خیلی زود یک کشاورز جسدم را پیدا کرد. نه نبض، نه ضربان قلب، نه نفس. بدنم سرد بود. واضح بود که من مرده بودم. پس کشاورز قبر کند. اما وقتی جسدم را در زمین گذاشت، خیلی تاریک بود که بپوشاند. تصمیم گرفت صبح کارش را تمام کند و به خانه برگشت. سپس مسیح نزد من آمد و گفت: «کیت، تو مرده ای. زندگی ات روی زمین تمام شده است. اما اگر قول بدهی هر کاری که بخواهم انجام دهی و هر جا که بفرستم بروی، نفسی از زندگی به تو خواهم داد.» واکنش فوری من این بود: «هرگز! این غیرمنطقی است. این بردگی است.» اما بعد فهمیدم که موقعیت خوبی برای چانه زنی ندارم و سریع به خودم آمدم. کاملا موافقت کردم. بلافاصله، ریه ها، قلب و سایر اندام های حیاتی ام دوباره شروع به کار کردند. دوباره زنده شدم. دوباره متولد شدم! از آن لحظه به بعد، مهم نبود مسیح چه می خواست یا کجا می خواست برویم، بیش از حد مشتاق بودم. هیچ کاری بیش از حد دشوار نبود، هیچ ساعتی بیش از حد طولانی نبود، هیچ جایی بیش از حد خطرناک نبود. هیچ چیز غیرمنطقی نبود. چرا؟ چون من هیچ ادعایی بر زندگی ام نداشتم. من در زمان قرضی زندگی می کردم، زمان مسیح. کیت در اول ژانویه در یک مزرعه ذرت در کانزاس درگذشت. سپس می توانستم با پولس بگویم: «من با مسیح مصلوب شده ام؛ و دیگر [کیت] زنده نیست، بلکه

مسیح [که] در من زندگی می کند...» این همان چیزی است که مرگ خود و تولد دوباره درباره آن است. فرمان مسیح به «دنبالم بیا» دستوری است برای شرکت در مرگ او تا زندگی نو را تجربه کنیم. تو به مردی زنده و مرده تبدیل می شوی که کاملا به او وفادار است. پارادوکس بزرگ زندگی این است که در این مرگ آزادی عظیمی وجود دارد. مرد مرده دیگر نگران حقوق خود، استقلال یا نظرات دیگران نیست. وقتی در اتحاد معنوی با مسیح مصلوب متحد شد، آن چیزهایی که جهان بسیار ارزشمند بودند—ثروت، امنیت و جایگاه—رها شدند. «اکنون کسانی که به مسیح عیسی تعلق دارند، جسم را با شور و خواسته هایش مصلوب کرده اند» (غلاطیان ۵:۲۴). مردی که صلیب را برمی دارد، کسی که با مسیح مصلوب شده، نگران فردا نیست چون آینده اش در دست دیگری است. یکی از کارگران مرکز شهر آرزوی تأسیس یک خدمت جسورانه خیابانی را داشت. اما وقتی معجزاتی که آرزو داشت محقق نشد، به خیال پردازی روی آورد، دیدارها را تحریف کرد و رویدادهای خیالی خلق کرد، به امید برانگیختن احترام دیگران. او اسیر رؤیاهای بزرگی خود شد و اسیر انتظارات خودش گردید. انگیزه ناخودآگاه او این بود که با انجام کارهای قهرمانانه برای پادشاهی، شگفتی و تحسین جهان مسیحیت را به دست آورد. شورها، رویاها و رؤیاهایش هرگز مصلوب نشدند. او هرگز از فشار برای موفقیت و تولید آزاد نشد. او هرگز آن رهایی را که از نداشتن چیزی برای اثبات یا از دست دادن حاصل می شود، تجربه نکرد. او ادراک تحریف شده ای از شاگردی داشت. او می خواست به خدا خدمت کند تا جلال دریافت کند. در مقابل، مرد مرده آزاد است تا همه چیز را برای جلال خدا انجام دهد (رومیان ۸:۱۰). او همه آنچه هست و هر آنچه دارد را در اختیار دائمی خدا قرار می دهد. تسلیم شدن او در برابر ربوبیت مسیح به او قدرت می دهد تا در هر تصمیم، هر کلمه ای که می گوید و هر فکری که می کند، خدا را خشنود کند. یک شاگرد تمام زندگی و خدمت خود را به عنوان پرستش می بیند (اول قرنتیان ۱۰:۳۱).

مرگ خود او را آزاد می کند تا از رابطه عاشقانه اش با خدا لذت ببرد. مرگ خود پیش درآمد اجباری برای تبدیل شدن به شاگرد است. هر کسی که مرگ خود را تجربه نکرده باشد، نمی تواند به عنوان پیوند مشروع در فرایند شاگردی شناخته شود، زیرا نمی تواند تولید مثل کند. عیسی تعلیم داد: «... مگر اینکه دانه گندم به زمین بیفتد و بمیرد، تنها می ماند؛ اما اگر بمیرد، میوه زیادی می دهد» (یوحنا ۱۲:۲۴). بدون تولید مثل، شاگردی وجود ندارد.
(صفحات ۲۰-۱۸b)

مرحله ۶: با به اشتراک گذاشتن درخواست های دعای شخصی و دعا کردن هر فرد برای درخواست های دیگر پایان دهید.

منبع: ساخت یک شاگرد نوشته دکتر کیت فیلیپس. انتشارات شرکت فلمینگ اچ. رول، ۱۹۸۱. شابک 0-8007-1181-5. مقدمه از رابرت ای. کولمن. محتوا (به جز سوالات مطالعه) بدون بازبینی از کتاب گرفته شده است.

20261011 بازنگری شده